

وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، فصلت، ۳۶)
رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (قرآن، مومنون، ۹۸-۹۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

این همانی هندزه با فرهود پرفروغ ایزدی

فرهود پرفروغ ایزدی چیز جدای از راستی، درستی و بایستگی نیست و چیزی جدای از راستی، درستی و بایستگی را نپذیرفته و نمی‌پذیرد و این هر سه - راستی، درستی و بایستگی - تنها در یک انگاره‌ی فراگیر دیده می‌شوند؛ هندزه؛ هندزه‌ای که نه تنها چه بودیِ راستی، درستی و بایستگی را نمایان کرده بسا که چه بودیِ نام‌های نکوی ایزدی را نیز هویدا کرده است؛ چه آن که نام‌های نکوی ایزدی نیز هم چون فرهود پرفروغ ایزدی، یک به یک راست، درست و بایسته هستند. ولی در این میان یک نام دیده می‌شود که بیش از همه، درون مایه‌ی راستی، درستی و بایستگی را به شکوه آورده است؛ حق! گل‌واژه‌ای که در واپسین گفتمان آسمانی نیز گویای راستی، درستی و بایستگی است. آری، در هندزه‌ی هستی بایستیِ راستی، درستی و بایستگی حق را به تماشا نشست. گوهره‌ای که اهریمنان، می‌کوشند تا از کارایی آن - در رسیدن به انگیزه‌های شوم خود - بهره برند. (وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ) (قرآن،

مومنون: ۷۱)

سنجه‌ی مَهندی که باید به آن پرداخته شود آن است که راستی، درستی و بایستگی هیچ‌گاه از فرهود ایزدی جدا نشده و نمی‌شود و هیچ‌گاه از فرهود ایزدی بیرون نمی‌رود که بخواهد به آن برگردد. چه آن که فرهود ایزدی همان راستی، درستی و بایستگی است؛ و راستی، درستی و بایستگی همان فرهود ایزدی است. اگر راستی، درستی و بایستگی بر فرهود ایزدی سایه افکند (عارض شود) به چَم آن است که فرهود ایزدی تهی از راستی، درستی و بایستگی است که بایستی چه بودیِ آن‌ها را از دیگری ستاند و اگر راستی، درستی و بایستگی با فرهود ایزدی این همانی داشته باشند - که دارند - بایستی همه‌ی پدیده‌ها چه بودیِ راستی، درستی و بایستگی خویش را از او بگیرند - که این گونه است -! با این گویمان روشن می‌شود که هندزه همان فرهود ایزدی و فرهود ایزدی همان هندزه است! چه آن که هندزه نیز با چه بودیِ "راستی، درستی و بایستگی" این همانی داشته و دارد. راستی، درستی و بایستگی را نه می‌توان از هندزه جدا نمود و نه می‌توان آن را از بیرون به درون هندزه ترابرد نمود. هندزه، به راستی، درستی و بایستگی زنده است و تا بوده و هست این هر سه از دل هندزه جوشیده و می‌جوشند. و تو را چه می‌شود که بدانی واپسین گفتمان ایزدی با راستی، درستی و بایستگی فرود آمده است و با راستی، درستی و بایستگی به آوا و نما آمده است. (و بِالْحَقِّ انْزِلَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ) (قرآن، اسراء: ۱۰۵)

سنجه‌ی در خور اندیشه آن است که جدای از راستی، درستی و بایستگی که با هندزه و فرهود پرفروغ ایزدی این همانی دارند؛ ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارند که گویای این همانی هندزه و فرهود پرفروغ ایزدی هستند. نخست آن که هندزه همانند فرهود پرفروغ ایزدی معمول به جعل جاعلی نیست؛ به زبان دیگر گماشته به گمان ذهنی نیست که با آفرینشِ ذهنی، پدید آمده باشد و با مرگِ ذهنی از میان برود. دیگر آن که هندزه همانند فرهود پرفروغ ایزدی در زمره‌ی انگاره‌هایی است که ذهن به آن پی برده و به زبان دیگر آن را کشف کرده است نه آن که ذهن آن را ساخته و یا اختراع کرده باشد. گواهِ دگر آن که هندزه همانند فرهود پرفروغ ایزدی یک فرهود مانای

خردتاب و یا همان مجرد عقلی است که در تراز خرد خُرد شده در هستی است و نه در تراز یک پدیده‌ی ذهنی یا همان مجرد ذهنی؛ چه آن که پیش از ذهن بوده، هست و خواهد بود و هیچ مرگی او را فرا نمی‌گیرد.

در این همانی هندزه و فرهود پرفروغ ایزدی همین بس که دهناد خدشه‌ناپذیر هندزه، هتا در پرده‌ی دانش ایزدی یا همان فَرَوَهَر نیز دگرگون نمی‌شود (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (قرآن، فاطر: ۴۳) چه آن که گزاره‌ها -یا همان معادلات- جبری همان پرتوهای پرفروغ ایزدی هستند که گستره‌ی هستی را روشن نموده و با نام‌های نکوی وی این همانی دارند. به زبان دیگر دهناد و هندازه‌گر -یا همان نظم و ناظم- با یک‌دیگر این همانی دارند؛ از این رو اگر هندزه خدشه‌پذیر شود، بی‌برو برگشت فرهود پرفروغ ایزدی نیز خدشه‌پذیر خواهد شد.

و هرگز چنین نخواهد شد؛ چه آن که آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه ریشه در دانش ایزدی و دانش ایزدی ریشه در فرهود (ذات) ایزدی داشته و دارد. زیبا آن که همان‌گونه که نمی‌توان برای فرهود ایزدی همتایی پنداشت، (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) (قرآن، صافات: ۱۵۹) برای آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه نیز نمی‌توان همتایی قلمداد نمود. هم‌تا گماشتن برای آساهای هندزی همان و پایبند شدن به خدایی جدای از پروردگار جهان همان! چون خواسته یا ناخواسته به خدای دیگری پایبند شده‌ایم که در هندزه‌ی دیگری جدای از هندزه‌ی کنونی به نما آمده است. در حالی که هیچ هندزه‌ای جدای از هندزه‌ی کنونی پیدا نمی‌شود که خدای دیگری بخواهد در آن نمود داشته باشد.

اگر هندزه‌ای جدای از هندزه‌ی کنونی باشد به ناچار بایستی خدای دیگری نیز وجود داشته باشد که در عرشی جدای از عرش کنونی و در کیهانی جدای از کیهان کنونی و در سامانه‌ای جدای از سامانه‌ی کنونی و در پنگانی جدای از پنگان کنونی به نما آمده باشد. بر این گمانه، هر خدایی به سوی سامانه‌ی هدفمند خود رفته و از خدا و سامانه‌ی دیگر فراری بود (إِذَا لَدَهَبَ كُلُّ آلِهٍ بِمَا خَلَقَ) (قرآن، مومنون: ۹۱) همچنین بایستی چشم به راه نبردی سخت میان خدایان بودیم (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (قرآن، انبیاء: ۲۲) خدایانی که هر یک در هندزه‌ای جداگانه هویدا شده و بر تخت پادشاهی خود تکیه زده باشند.

آری، خداوند با فروزه‌ی فَرَوَهَری هندزه هویدا شده و همتایی برای او وجود ندارد تا در آساهای دیگری، جدای از هندزه کنونی هویدا شود. هندزه و یژند (مخص) اوست هم‌چنان که او و یژند هندزه است. از این رو دمانی که آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه در تراز فرهود پرفروغ ایزدی باشند هیچ‌گاه دگرگون نشده و نمی‌شوند. (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (قرآن، فاطر: ۴۳)

دمان و پنگان

همان‌گونه که هستی چاره‌ای جدای از نمود در هندزه و آساهای خدشه‌ناپذیر آن ندارد همان‌گونه به ناچار بایستی در دمان و پنگان یا همان زمان و مکان هویدا شود. دمان و پنگان از انگاره‌های جاویدی هستند که هیچ‌گاه، گرد نابودی به روی آن‌ها ننشسته و نمی‌نشیند؛ دو انگاره‌ای که پیراسته از ماتکان بوده و هستی را به آوا و نما آورده‌اند. چه آن که درون‌مایه‌ی آن‌ها را، آساها یا همان قوانینی پُر کرده‌اند که جاویدند. از نگاه پنگان‌شناسی -یا همان توپولوژی- دمان و پنگان چیزی جدای از آساهای " $\sqrt{2}$ ، π ، φ و e " نبوده و نیست. اگر هستی را بر گهی رسمی به شمار آوریم که همانند ماتریس چهارگوشی به درآیه‌های رایشمندی بخش‌بندی شده باشند؛ آن‌گاه پی می‌بریم که هر درآیه از آن با هم‌کاری درآیه‌های دیگر، دیفرانسیل هر پدیده‌ای را هویدا کرده‌اند. دیفرانسیلی که بر آمده از " $\sqrt{2}$ ، π ، φ و e "

است! به زبان دیگر کشسانی دمان و پنگان یا همان زمان و مکان نه تنها شوند هویدایی هستی بسا که شوند هویدایی پدیده‌های آن نیز شده‌اند.

بر دلیر اندیشان بیشه‌ی خرد یا همان ایرانیان باستان پوشیده نبوده و نیست که دمان و پنگان ریشه در فرازین بارگاه هستی یا همان فَرَوَهَر دارد هم‌چنان که پیراسته انگاره‌های سرمدی هم‌چون خرد و نور ریشه در فَرَوَهَر دارد؛ چه آن که دمان و پنگان هر دو برآمده از آسahای خدشه‌ناپذیر هندزه هستند که در ژرفای دانش ایزدی لانه گزیده‌اند. و این هر دو شوند آن می‌شوند تا دانش ایزدی گام به گام برای انسان آشکار شود (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) (قرآن، بقره: ۲۵۵)

در مهندی دمان و پنگان همین بس که تا ساهمان دانش ایزدی، با تکانه‌های دمان و پنگان به تکاپو انداخته نشود هیچ پدیده‌ای هویدا نمی‌شود؛ جنبش دمان و پنگان همان و پیدایی هستی همان! به زبانی دیگر فرازین هندزه‌ی برتر تا فرودین هندزه‌ی بستر با تکاپوی دمان و پنگان شناور شده‌اند و به نما آمده‌اند. ژرف‌اندیشان هستی به خوبی می‌دانند که جنبش دمان و پنگان یا همان جنبش شمارگانی و سمیرگانی - که به آن حرکت اعدادی و ابعادی گویند - در فرازین هندزه‌ی برتر که همان فَرَوَهَر است همواره در تکاپو بوده و با تکاپویشان هندزه‌ی مهتر، گستر و بستر را به تکاپو می‌اندازند؛ و چک (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (قرآن، رحمن: ۲۹) گواه خوبی بر جنبش دمانی و پنگانی است. از این رو تبارمندی دمان و پنگان را بایستی در دل هندزه‌ی برتر که همان نام‌های نکوی ایزدی است و یا فراتر از آن در دل فرهود پرفروغ ایزدی که همان علّه العلل است جستجو نمود. همان‌گونه که فروزه‌ی فَرَوَهَری انسان برنایی همچون محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم): لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ (ابن حنبل، ج ۲: ۳۹۵) (مالک ابن انس، ۱۴۰۶: ۹۸۴) (صنعانی، ج ۱: ۴۳۷)

بیدار دلان هستی به این سنجه پی برده‌اند که هستی از فراخی دمان و پنگان به سوی فشردگی دمان و پنگان کشیده شده و و رج به رج هستی تا ترنج آن را رده‌بندی کرده است؛ هرچه دمان و پنگان به سوی هندزه‌ی بستر فرود می‌آید درهم‌تنیده‌تر و هرچه به سوی هندزه‌ی برتر بالامی‌رود فراخ‌تر می‌شود؛ تو گویی دمان و پنگان به مانند طیف نوری هستند که از روشنایی به تاریکی و از تاریکی به روشنایی کشیده می‌شوند؛ چه آن که تاریکی چیزی جدای از فشردگی دمان و پنگان؛ و روشنایی چیزی جدای از فراخی دمان و پنگان نیست.

آری، هستی از فراخی دمان و پنگان به انباشتگی دمان و پنگان کشیده شده و با سیرفرودین خود به سوی انباشتگی رج به رج هستی را بارگذاری کرده است؛ از این رو درون‌مایه‌ی ماتکان یا همان ماده چیزی جدای از انباشتگی دمان و پنگان نیست و فراسوی ماتکان یا همان ماده چیزی جدای از فراخی دمان و پنگان نیست.

و نه تنها هویدایی هستی، بسا که مرزبندی پدیده‌های هستی نیز با جنبش دمان و پنگان رُخ می‌دهد. انباشتگی و فراخی دمان و پنگان - یا همان درهم‌تنیدگی و کشسانی دمان و پنگان - شَوَند مرزبندی پدیده‌ها شده و آن‌ها را از یک‌دیگر جدا می‌کند. هرچه جنبش شمارگانی (اعدادی) و سمیرگانی (ابعادی) که در میان ریزسازه‌های یک پدیده دیده می‌شود؛ بیشتر و فشرده‌تر باشد سختی آن پدیده بیشتر و هرچه جنبش شمارگانی و سمیرگانی آن کمتر باشد سختی آن نیز کمتر می‌شود. به زبان دیگر بسامدی که در درازای موج‌های یک سازه دیده می‌شود برگرفته از جنبش شمارگانی و سمیرگانی ریزسازه‌های آن است.

از نگاهی دیگر با پیمایش آن به آن دَمان و پنگان، دانش ایزدی نیز آرام آرام هویدا شده و در دامنه‌ی فرگشت ریخته می‌شود؛ به زبان دیگر این دَمان و پنگان هستند که با گردش بی‌ایستا و پویای خود پرده از روی دانش ایزدی بر می‌دارند و چینه به چینه دانش ایزدی را در فرگشت مینویسند، فرگشت کیهانی و فرگشت گیتی هویدا می‌کنند. از این‌رو فرگشت گام به گام دَمان و پنگان را می‌توان یکی از آئین‌های باشای ایزدی دانست که بر پایه‌ی آن فرهودها و پدیده‌های پنهان شده در دانش ایزدی نمایان می‌شوند؛ فرگشتی که پله پله چهره‌ی پدیده‌ها از خُرد تا کلان را نمایان کرده و آن‌ها را از برگه‌ی دانش ایزدی بیرون می‌کند.

شش سوبه‌ی مزدایی

بر هندزه‌دانان پوشیده نیست که هر پدیده‌ای دارای سه سوبه‌ی X, Y, Z است که بازه‌ها -و یا همان ابعاد- هر پدیده‌ای را به شش سوبه‌ی بالا، پائین، جلو، پشت، راست و چپ بخش بندی می‌کند. سوبه‌هایی که همگی آن‌ها برآمده از جنبش، دمان و پنگان هستند؛ دَمان و پنگان آن‌گاه که می‌جنبند سوبه‌های شش گانه را هویدا کرده و آن‌ها را در شش سوبه می‌جنبانند. سوبه‌های شش گانه نیز با کشسانی خود در شش سو، چهره‌ی پدیده‌ها -یا همان اعیان ثابت- را در فیض اقدس -یا همان برگه‌ی فروهری و دانش ایزدی- و نیز در فیض مقدس -یا همان برگه‌ی گستر و اسپاش هستی- آشکار می‌کنند. به زبان دیگر فیض اقدس و فیض مقدس از سوبه‌های شش گانه‌ی برگه‌ی رسم بیرون نبوده و نیست؛ چه آن‌که هم در فراز فروهری و هم در فرود گیتی در شش سوبه‌ی هندزی نمایان شده و می‌شوند. در یک نگاه رسا و گذرا ویژگی‌های سوبه‌های شش گانه بر این پایه‌اند:

- در ریزترین خجکی که می‌توان آن‌ها را پنداشت؛ پنهان شده‌اند.
- ناچارند که از انباشتگی -و یا همان تراکم- به سوی فراخی -و یا همان گشایش- بروند.
- ایستایی و انباشتگی در هم تنیده‌ی هستی را به فراخی و یا همان گشایش می‌کشانند. (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) (قرآن، فرقان: ۵۹)
- یک پارچگی دیبای وجود را به خامه می‌کشند.
- یگانگی را به فراوانی و فراوانی را به یگانگی کشانده و می‌کشانند (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيِّدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) (قرآن، ذاریات: ۴۷)
- با یگانگی در فراوانی (وحدت در کثرت) و فراوانی در یگانگی (کثرت در وحدت) این همانی داشته و دارند.
- ده فرمان هندزی را آشکار کرده و می‌کنند.
- بُن‌سازه‌های هستی یا همان علّت را هویدا کرده و می‌کنند.
- شکیبایی و بردباری ایزدی یا همان سَنّت تدریج را نمایان کرده و می‌کنند.
- بازه‌های پنج گانه‌ی یا همان ابعاد پنج گانه را آشکار کرده و می‌کنند.
- چه بودی فرگشت را به آوا و نما می‌کشانند.

شکیبایی

شکیبایی ایزدی در همراهی با فرگشت دَمان و پنگان به گونه‌ای است که تا واپسین پدیده‌ها از دامنه‌ی آن‌دو بیرون نشود، هرگز دهناد رستاخیز را بر انگیخته نمی‌کند. از این رو ایمان آورندگان خود را به درنگ در دَمان و پنگان فرا می‌خواند و ایشان را از شتابزدگی در کارها پرهیز می‌دهد. (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (قرآن، احقاف: ۳۵)

از نگاهی هندزی شکیبایی یا همان بردباری ایزدی نمودی از آساهای هندزی به ویژه دَمان و پنگان است؛ چه آن‌که نمود فراوانی از یگانگی - یا همان تجلی کثرت از وحدت - بایسته به چرخش آساهای هندزی به ویژه دَمان و پنگان است. این گردش دَمان و پنگان است که با چرخندگی‌شان نه تنها شوند نمود فراوانی از یگانگی بسا که شوند نمود شکیبایی ایزدی در درخت‌واره‌ی فرگشت می‌شوند. آری او شکیبایی بردباری است که با درنگ خویش، پرده از این‌همانی هندزه، دَمان، پنگان و فرگشت برمی‌دارد و فراوانی هستی را از دل آساهای هندزی می‌گذراند. و چک‌های زیبای قرآنی نیز گویای همین روی کرد ایزدی در بارگذاری هستی است.

(وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ) (قرآن، طه، ۱۱۴)

(وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِنُقَرِّاهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) (قرآن، اسراء، ۱۰۶)

(لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) (قرآن، قیامت، ۱۸-۱۶)

همان‌گونه که در گفتمان ایزدی می‌نگرید؛ پرهیز از شتابزدگی، دستور به شکیبایی و درنگ در گفتار، همه و همه گویای فرهنگ دیرین ایزدی در چرخ‌واره‌ی هستی است.

فرگشت

"فرگشت" نه تنها یک آزمون دیرین در نیاد گیتی است؛ بسا که یکی از از نهاده‌های باشای آئین ایزدی است که هیچ‌گاه از ریل هدفمند خود بیرون نشده و به گونه‌ای دیگر دگرگون نمی‌شود. چه آن‌که فرهود پرفروغ ایزدی با چرخش گام به گام فرگشت؛ افزون بر آن‌که پدیده‌های هستی را آن‌چنان که بوده و هستند آشکار می‌کند، درخت‌واره‌ی هستی را نیز از کم‌بودی (نقص) به برنایی (کمال) می‌کشاند.

فرگشت؛ پدیده‌ای برآمده از فَرَوَهَر، خرد و هندزه است که درون‌مایه‌ی فرتاب نیز به راستی و درستی آن گواهی می‌دهد. چه آن‌که چه بودی آن را فَرَوَهَر، خرد و هندزه پُر نموده است. از نگاهی هندزی؛ فرگشت گیتی بازگفتی دیگر از دَمان و پنگان است که با پژوهش آرام خود، چه بودی شماره‌ها، نام‌ها و فرهودها - یا همان ریاضیات، کلمات و هویات - را از برگه‌ی دانش ایزدی بیرون کرده و آن‌ها را به نمود راستین و درستین خود می‌رساند.

در ارزشمندی فرگشت همین بس که بدانی؛ همان‌گونه که هستی چاره‌ای ندارد مگر آن‌که در آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه نمایان شود؛ همان‌گونه چاره‌ای ندارد مگر آن‌که آرام آرام در فرگشت دَمان و پنگان هویدا شود. فرنایش ایزدی با درنگ هندزی خود این زمینه را برای پدیده‌های هستی فراهم می‌آورد تا یک به یک از دامنه‌ی دانش ایزدی بیرون شده و در درخت‌واره‌ی فرگشت بارگذاری شوند. او با درنگ هندزی خود نه تنها پروانه - یا همان رخصت - می‌دهد تا پدیده‌های هستی هویدا شوند بسا که دست‌همه‌ی آن‌ها را باز می‌گذارد تا با گذر دَمان و پنگان، چیستی خود را آن‌چنان که بوده و هستند نشان دهند؛ سارمان انگاره‌ای که از آن با سرنویس "نمود بود" یا همان تبلور ذات یاد می‌شود. بر این پایه پیش از آن‌که رستاخیز را (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) (قرآن، طارق، ۹) دانست بایستی نیاد گیتی را (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)

دانست؛ چه آن که فرهودهای پنهان شده در دانش ایزدی با چرخه‌ی مینویی دمان و پنگان یک به یک در درخت‌واره‌ی فرگشت هویدا شده و می‌شوند.

سنجه‌ی در خور اندیشه آن است که هم‌چنان که بر زنان روا نبوده و نیست تا آنچه در رحم خود دارند را کتمان کنند (وَلَا يَحِلُّ لِهِنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ) (قرآن، بقره، ۲۲۸) بر خداوند هم روا نبوده و نیست که آن‌چه در پرده دانش خود دارد را کتمان کند! چه آن‌که جبر هندزی او حکم می‌کند که هندزه‌ی پدیده‌ها را از فرازین قَرُوهر خود یا همان رحم دانش خود بیرون کشانده و از پنهانی به نمایشی آورد. و به زبانی دیگر از استجنان غیبی به استظهار شهودی کشاند.

بر ژرفا اندیشان هستی پوشیده نبوده و نیست که چه بودی فرگشت در وچک‌های گوناگون قرآنی با زبانی هندزی به خامه کشیده شده است. (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) (قرآن، قلم، ۱)

آن‌گاه که قلم بر لوح زده می‌شود ده فرمان هندزی "مونه - یا همان ایده - کَلک - یا همان قلم - برگه - یا همان صفحه - خَجک - یا همان نقطه - جُنْش - یا همان حرکت - سمیره - یا همان خط - ساهمان - یا همان سطح - بازه - یا همان بُعد - پنگان - یا همان مکان - سازه - یا همان قُرم -" هویدا می‌شوند. با پیدایی ده فرمان هندزی، آساهای خدشه‌ناپذیر هندزه و رایش‌گری و یا همان معادلات جبری هویدا می‌شوند. و با هویدایی آن‌ها دمان و پنگان پدیده‌ها نیز هویدا می‌شوند؛ درست مانند برخورد خودکاری به برگه‌ی رسم که با جنبش خود خجک، سمیره، ساهمان و کنج ایستاک را نمایان می‌کند. برخورد خودکار به برگه‌ی رسم همان و هویدایی چهره‌ای از پدیده‌های هستی همان. اکنون این برخورد خودکار بر برگه‌ی رسم است که به درستی فرگشت گواهی می‌دهد. چه آن‌که گذر دمان و پنگان، آن به آن چهره‌ای از دل برگه‌ی رسم را بیرون می‌کشد که ناسان با گذشته و آینده است.

سنجه‌ی درخور اندیشه آن است که با برخورد قلم بر لوح، آساهایی هویدا می‌شوند که با هویدایی خود، درخت‌واره‌ی فرگشت را هویدا می‌کنند. به زبان دیگر درخت‌واره‌ی فرگشت از کوچکترین نهاد تا بزرگترین نهاد آن برآمده از آساهایی است که با برخورد قلم به لوح هویدا شده‌اند؛ آساهایی که زاییده‌ی هندزه و رایش‌گری هستند. آری، هیچ چیزی از چنبره‌ی هندزه بیرون نبوده، نیست و نخواهد بود (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (قرآن، فاطر، ۴۳)

فرگشت برخالی

اهورا مزدای پاک و دانا بر آن شده تا چهره‌ی همه‌ی پدیده‌ها - با همه‌ی گوناگونی - را از پرده‌ی دانش خود بیرون کند و آن‌ها را در درخت‌واره‌ی فرگشت هویدا کند؛ اهورایی که با چرخه‌ی دمان و پنگان، آن به آن، هر پدیده‌ای را به فراخور دمان و پنگانشان شکوفا کرده و آن‌ها را در برگه‌ی هستی بارگذاری می‌کند.

زیبا آن‌که در میان انگاره‌های هندزی؛ هندزه‌ی برخال یا همان فرکتال کارایی بیشتری در نمود آفرینش داشته و دارد؛ چه آن‌که هندزه‌ی فرکتال نه تنها همه چیز را به هم پیوسته کرده بسا که با یوایی و پیش‌رانی خود شوند هویدایی فرگشت در درخت‌واره‌ی هستی شده و دیبای یک‌پارچه‌ی وجود را به هم دوخته است. به زبان دیگر دیبای یک‌پارچه‌ی وجود را می‌توان در هندزه‌ی فرکتال نگریست که با جنبش دمان و پنگان، آن به آن، پدیده‌ای را در ساهمان وجود به نما می‌آورد که ناسان با گذشته و آینده است! آری، چه بودی فرگشت

را بایستی در پیکر زیبای فرکتال جستجو نمود. فرکتالی که هر بخش کوچک آن همانند هر بخش بزرگ آن بوده و همان چهره‌ای را در ساختار کوچک آن هویدا می‌کند که در ساختار بزرگ آن شکوفا کرده است.

شاید پرسید در میان هندزه‌های گوناگون چرا هندزه‌ی فرکتال این همه ارزش دارد؟ پاسخ روشن است! اگر به نیکی بنگرید درمی‌یابید که هر پدیده‌ای با پدیده‌های هم‌گن خود در فرآیندی فرگشت گونه‌گمارده شده‌اند؛ طوطی سانان، پروانه سانان، گربه سانان و... که هر کدام هویدا کننده‌ی خانواده‌ای از هندزه‌ی برخال یا همان فرکتال هستند. همین فرآیند در دیگر چرخه‌های هستی نیز دیده می‌شود. چرخه‌ی زیست، چرخه‌ی زایش، چرخه‌ی پایداری، چرخه‌ی نژاد، چرخه‌ی روز و شب و در یک وچک، چرخه‌ی هستی از فراز تا فرود و از فرود تا فراز آن! این رویه به خوبی نشان می‌دهد که هستی زاییده از یک کانون هندزی است؛ هندزه‌ی فرکتال! به زبان دیگر مهد هستی برآمده از یک سرمشق هندزی است که لایه به لایه‌ی آن هویدا کننده‌ی یک نمونه از چهره‌های فرکتال است؛ فرکتال انسان، فرکتال حیوان، فرکتال کیهان، فرکتال نخلستان و بسیاری دیگر از فرکتال‌ها که همگی با گذر دمان و پنگان در درخت‌واره‌ی فرگشت شکوفا شده و می‌شوند. آری، کانون همه‌ی فرکتال‌های مهتر، گستر و بستر را بایستی در هندزه‌ی برتر یا همان نام‌های نکوی ایزدی جستجو نمود که با جوشش آن به آن خود هر دمان فرکتالی را به نما می‌آورد که ناسان با گذشته و آینده است.

فرگشت مجمله و مغز

فرگشت -یا همان تکامل- چرخه‌ای است که با گردش آن به آن خود، ماتکان -یا همان عناصر- گیتی را از انباشتگی به سوی پیراسته انگاره‌های فروهری -یا همان مجردات عقلیه- می‌کشاند؛ چرخه‌ای که یادآور (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (قرآن، انشقاق، ۶) است! چه آن که ماتکان را به جانور، جانور را به انسان و انسان را به خرد می‌رساند و او را در قلمرو فروهری دانش ایزدی می‌نشانند. هم چنان که از دل ذره؛ کیهان، از دل نطفه؛ انسان و از دل هسته؛ نخلستان رویداده می‌شود از دل تاریکی؛ سپیدی و از دل مجمله؛ خرد جوانه می‌زند. ولی در این میان هیچ مجمله‌ای همانند سر انسان نیست که از دل آن خرد رویداده شود؛ (حسن‌زاده، ۱۳۶۵، ۶۰) چه آن که انسان هدف پایانی چرخه‌ی کیهانی و میوه‌ی واپسین فرگشت است. (حسن‌زاده، ۱۳۶۵، ۶۱) ساختار مجمله‌ی وی فرآیندی برآمده از همه‌ی چرخه‌ی مینویی، چرخه‌ی کیهانی و چرخه‌ی زیست است که در پنگان خود، فرگشت همه‌ی رویدادها و آمیزهای پیشین را گنجانده است. آری، ماتکان نهفته در نیادگیتی یا همان ماده با فرگشت برتری‌گرایانه‌ی خود، از آمیغ‌های نخستین دمن هم‌چون تک‌سلولی‌ها گذر نمود و جنبشی را آغاز کرد که سرانجام آن مجمله‌ی انسان شد. مجمله‌ای که خواست‌گاهی برای شکوفایی خرد گردید و آدمی را در تراز پیراسته انگاره‌ی فروهری گمارد. (حسن‌زاده، ۱۳۶۵، ۱۷۱) و شگرف آن که لخته‌خونی ناچیز در فرگشتی هدفمند، پله پله؛ شنوا، بینا، گويا و پویا گردید و پنگانی برای فروزه‌ی فروهری خرد شد.

رویش هدفمند مجمله پس از گذر از لایه‌های نخستین و پسین آفرینش، شَوند آن شده است تا قرآن ارزش گران‌بهایی به آن بدهد و نابودی یا زنده نمودن یک مجمله -آری، تنها یک مجمله را- برابر با نابودی یا زنده نمودن همه‌ی انسان‌ها بداند! (مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (قرآن، مائده، ۳۲)

چه آن که در فرآیند ریخته‌گری آن، همه‌ی چرخه‌ی کیهانی از ریز تا درشت آن تلاش نموده‌اند تا به فرجامی نیک برسند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک دست به دست هم داده‌اند تا این درخت گران‌بهای آفرینش، به بار نشیند و میوه‌ای به نام جمجمه را در پیکر آدمی شکوفا کند. کمر آسمان‌ها و زمین شکست تا درفش جمجمه نیاد گیتی را بشکافد و در سرشت آدمی سر برون آرد.

سنجه‌ی مهندی که بایستی به آن پرداخته شود آن است که رمز‌گشایی از شمارگان گنگ هنایش مهندی در فرگشت جمجمه و مغز و نیز فرگشت اندیشه دارد؛ چه آن که رمز‌گشایی از آن‌ها روزشمار انسان را به دو سویه‌ی پیشینی و پسینی بخش‌بندی کرده و می‌کند. روزشماری پیش از رمز‌گشایی از $\sqrt{2}$ و روزشماری پس از رمز‌گشایی از $\sqrt{2}$! گذر دَمان اُستانش -یا همان ثابت- خواهد کرد که رمز‌گشایی از شمارگان گنگ چگونه می‌تواند آرایه‌های اندیشه ساز یک هازمان یا همان متغیرهای هویت ساز یک جامعه به ویژه جمجمه و مغز را دگرگون کند! و اکنون دَمان آن رسیده است که با گویایی $\sqrt{2}$ ، آرایه‌های اندیشه ساز یک هازمان جهشی خیره‌کننده را به خود ببیند. تا باد چنین بادا!

فرگشت اندیشه

فرگشت اندیشه هم‌گرایی مو به مویی با فرگشت جمجمه و مغز دارد. از این‌رو نمی‌توان فرگشت جمجمه و مغز را در پژوهش اندیشه نادیده گرفت؛ جمجمه‌ای که از آمیغ‌های نخستین دَمین هم‌چون تک‌سلولی‌ها گذر نمود و پس از میلیون‌ها سال در میوه‌ی آفرینش که همان انسان است شکوفا شد.

سنگ‌واره‌های گرد آوری شده از انسان‌سانانی چون ماهر، کارورز، سازنده، راست قامت، گرجی، نئاندرتال و هموساپینس‌ها نشان می‌دهد که در گذر دَمان، آرام آرام مهره‌های کمر ایشان هموار شده، پنگان مغز ایشان افزایش یافته، چیدمان چهره‌ی ایشان نازک‌تر شده و بافت وابسته به دهان و دندان ایشان نیز کوچکتر شده است. روزشمار کهن به خوبی نشان داده است که روند فرگشت گونه‌ی جمجمه و مغز همیشه پویا بوده و از جنبش نایستاده است. گیر! آن که در آناکاوی جنینی جمجمه و مغز، ژن‌های ویژه‌ای یافت شده‌اند که گویای فرگشت رو به جلوی جمجمه و مغز است! به زبان دیگر پنگان جمجمه و مغز آدمی هم‌اکنون در حال پیشرفت است.

یادگارهای به جامانده از روزشمار کهن، یادبودهای اهورایی و نویسه‌های اوستایی نشان از آن دارد که فرگشت جمجمه و مغز، فرگشت اندیشه، فرگشت هندزه، فرگشت شهرگان، فرگشت فرسخت یا همان صنعت همه و همه در دامنه‌ای ایران دَمین رخ داده است. دامنه‌ای سترگی به نام ایران‌ویج! شوربخانه برخی بر این باور نادرست زی می‌کنند که فرگشت جمجمه و مغز، اندیشه، هندزه، شهرگان و فرسخت (صنعت) بیرون از دامنه‌ی ایران دَمین (زمین) بوده است. در حالی که یافته‌های به دست آمده در انسان‌شناسی چیز دیگری می‌گوید. دست‌آوردهای تازه در انسان‌شناسی نشان می‌دهد که زیست‌بوم انسان‌های نخستین در دامنه‌ی ایران دَمین بوده است. در سال ۲۰۱۵ در دامنه‌ی چوراک یرلر (Corakyerler) در نزدیکی شهر چانقری ترکیه، جمجمه‌ای سر از خاک بیرون آورد که دیرینه‌ی آن به هشت میلیون سال پیش برمی‌گشت. این جمجمه که *Anadoluvius turkae* نام‌گذاری شده است، نخستین نشانه‌ی شناخته شده در گروه انسان‌سایان (Hominines) است که دست کم پنج میلیون سال پیشتر از آن‌چه که دیرینه‌شناسان می‌شناختند زندگی می‌کرده است! جایی در قلمرو سترگ ایران دَمین!

سنجه‌ی مهندی که بایستی به آن پرداخته شود آن است که با فرگشت جمجمه و مغز دو دانش هندزه و اوشثانه نیز پا به پای فرگشت جمجمه و مغز به پژوهش آمده و پیشرفت نموده‌اند. نمود اندیشه‌ی کنج ایستاک و پیرو آن نمود چیستان $\sqrt{2}$ در ذهن انسان خود گواهی روشن بر هم‌پایی فرگشت جمجمه و مغز با دانش هندزه و اوشثانه دارد!

یافته‌های کاوشگران و یادبودهای به جامانده از انسان‌های نخستین -هم‌چون ابزارشکار- خود گویای آن است که ذهن ایشان انگاره‌های هندزی را یافته بوده است. بی‌گمان آشنایی ایشان با "چنبره، چهارگوش و کنج ایستاک" نخستین انگاره‌هایی بوده که در ذهن ایشان جوانه زده است. پس از آن بود که با بالندگی روز افزون جمجمه و مغز، آسahای خدشه‌ناپذیر هندزه هم‌چون $\sqrt{2}$ یک به یک برای ایشان آشکار شد و دریچه‌ای تازه را به روی ذهن هندزه‌کاوشان گشود؛ دریچه‌ای که ذهن ایشان را برای بهینه‌سازی نیازمندی‌هایی چون خانه، پوشاک و ابزار یاری نمود. گذر دمان و گسترش پنگان، آن به آن از روی چشم انسان، پرده‌هایی را برداشت که شونداشنایی وی با رسته‌های گوناگون هندزی شد. هندزه‌ای که با درون مایه‌ی $\sqrt{2}$ شناخته شد و رفته رفته رشد نمود تا به دهناد کنونی رسید. هندزه‌ی آزمونی یا همان تجربی، هندزه‌ی فرنایشی یا همان استدلالی، هندزه‌ی آناکاوای یا همان تحلیلی، هندزه‌ی ساهمانی یا همان مسطحه، هندزه‌ی رُخ‌شاره‌ای یا همان تصویری، هندزه اسپاشی یا همان فضایی، هندزه‌ی بازه‌ای یا همان دیفرانسیل، برنامه ارلانگر، هندزه‌ی ریمانی و اصول هیلبرت فرآیند رشد هندزه را نشان می‌دهند که پا به پای فرگشت جمجمه و مغز، به پژوهش آمده‌اند. بر پیشینه‌شناسان هندزه پوشیده نیست که درون‌سازه‌ی هندزه برپایه‌ی آسahای خدشه‌ناپذیری چون فرنایش یا همان استدلال بوده است و از این‌رو رشدی موی رگ گونه را به خود دیده است؛ رشدی که در روند بُرنایی خود از ریل هدفمند خود بیرون نشده است. درست همانند کودکی که با گذشت زمان به بُرنایی خود رسیده است. شوربختانه باید گفت که بالندگی اوشثانه یا همان فلسفه همانند هندزه نبوده است! در روند بررسی فرگشت اندیشه در گذر دمان با یک پیش‌آمد تلخ روبرو می‌شویم که شونداکارامدی اوشثانه شده است؛ آشتگی! برداشت‌های گوناگون ذهنی از هستی، که از گذشته تا کنون به خامه کشیده شده‌اند شوندا آن شده تا اوشثانه یا همان فلسفه از ریل هدفمند خود بیرون شده و مانند کودکی که به بسیاری از بیماری‌های جسمی و روحی گرفتار شده از پویایی بایسته و شایسته‌ی خود به دور افتد! دریغا که نمودار بالندگی هندازه و اوشثانه با یک‌دیگر هماهنگ نیستند و این خود شوندا جدایی هندزه از اوشثانه در درازای دمان و پنگان شده است. همین جدایی، زمینه‌ی باورهای نادرست امروزی را فراهم آورده و هر رسته‌ی فکری را ناسان با رسته‌ی دیگر نموده است. روشن است که تا ماز تو در توی هندزه و اوشثانه در نزد هندزه‌دانان و اوشمندان، هم‌گرا نشود و در یک ریل یگانه بارگذاری نشود به این‌همانی هندازه و اوشثانه نخواهیم رسید؛ و این خواسته تنها و تنها با گویایی شمارگان گنگ است که برآورده می‌شود.

بایسته است که به یک سنجه پرداخته شود؛ درست است که در درازنای روز شمار کُهن، واگن اندیشه‌ی اوشمندان گیتی از ریل آسahای خدشه‌ناپذیر هندزه رمیده شد ولی این خود به تنهایی شوندا آن نمی‌شود که هم‌گرایی نخستین هندزه و اوشثانه را در ایستگاه آغازین اندیشه -که همان ایران‌ویج است- فراموش نمود. ایستگاهی که یادآور این‌همانی هندازه و اوشثانه بود. ایرانیان باستان بر این باور بودند که "قَرَوهر، خرد، هندازه و فرتاب" یا به دیگر سخن هندازه و اوشثانه، همگی دور یک آسه‌ی یگانه می‌چرخند؛ آسه‌ای به نام بهمن!

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، انعام، ۱۱۵)

السلام علينا و على عبادالله الصالحين؛ لاسيما الحسين و ابنائه و انصاره المستشهدين

۱۴۰۴/۴/۷

سیدمهدی کبیری اصل

